



این که دارت بر در صد سده سید ادر

محات کلمات میرزا رضای کرمانی

مستش بر دل به رکب اسید ادر

بها ۲۰ ریال

«بنگاه آسیا»

۶۰۱۴  
۱۲۹  
۱۸  
۵۲  
ق

صورت استطاق

میرزا رضا کرمانی

از روی

نسخه خطی بخط محمد باقر گلپایگانی و مهر نظم الدوله

حق چاپ مخصوص است به

« بنگاه آسیا »

چاپخانه شرکت مطبوعات

از صد سال پیش بهترین وسایل ترقی و پیشرفت را  
طبیعت، جریان حوادث، در اختیار ما گذاشت، بواسطه بی  
اطلاعی و نادانی، استتار، مداهنه و تملق گوئی و منفعت  
طلبی تمام، در سترجهالت خفیم و یکقدم بتوسیع سطح فکر  
و ترقی خود بر نداشتیم.

اما يك ملت دیگر آسیائی که سابقه درخشانی در تمدن  
جهان نداشت، سرشناس هم نبود از صدیک آن امتیازات  
استفاده کرد و برائز حقیقت خواهی و وطن پرستی و صراحت  
و شجاعت در طی همین مدت از سرآمد زورمندان جهان امروز شد  
و يك تنه وارد صحنه نبرد حیات و ممات خود گشت و شرافت  
خود را هم حفظ کرد. در صورتی که مافروندان داریوش و کورش  
که بقول مطلعی تمام حیثیات کنونی و آینده خود را بر سر  
غرور بی جا و تفاخر بمشتی استخوان پوسیده گذشتگان باختیم  
و هنوز هم هر کس هر جا حرفی بزند الواح و کتیبه های  
باستانی را برخس کشیده از فتوحات کورش و داریوش و  
خشیایارشا و نادر صحبت می کنیم و دل خودمان را بهمین

میخواستم از نوشتن چند کلمه در مقدمه این کتاب  
خودداری کنم و بقول ظریفی حاشیه نویسنده باشم، ولی احساساتی  
که از درك حقایق شراره بجانم میزند مانع شد و برای تشفی  
قلب ناچار شدم بنویسم ... چرا ننویسم و چرا دیگران نمی  
نویسند؟ از نوشتن و تلقین کردن شاید بتوانیم جامعه خواب آلود  
و مدهوش ایران را تکان بدهیم، تا کنون ننوشتیم و نگفتیم  
سیاست استتار را بحد اعلی مراعات کردیم، نتیجه این شد  
که امروز جوانان تحصیل کرده ما بالذاته يك آدم معمولی  
دیگران اطلاع از امور کلی عالم ندارند و نمی فهمند و اصراری  
هم در فهم حقایق ندارند.



ابطال خوش کرده ایم. در دنیائی که وحشیان صحرای کبیر  
افریقا هم برای حفظ شرافت و تأمین آینده خویش با تمام  
نیروی خود می کوشند، در حالت بیحرکتی مانده، راه را از  
چاه تمیز نداده و باندازه يك كودك، قوه تشخیص نداشته  
همه با دهانی باز و چشمائی کشاده، چون مردمان مصر و  
و مست بیکدیگر نگاه می کنیم ....

تمام این بدبختیها ناشی از بی اطلاعی، سهل انگاری  
بیعرضگی، اخلاف کسانی است که آنها هم همین صفات را  
از اسلاف خود وارث برده بودند.



در دوره قاجاریه و مخصوصاً زمان سلطنت ناصرالدین  
شاه بهترین موقعی که ممکن بود برای يك مملکت پیش آید  
برای ما پیش آمد، وضع کلی دنیا طوری بود که بما اجازه  
حرکت میداد، مردان بزرگی را طبیعت بما ارزانی داشت  
که هر يك قادر بر رفع تمام موانع و محظورات بودند، ولی  
بعضی آنکه می خواستند وارد مرحله اقدام شوند بتحرريك  
یکمشت خائن و پست فطرت که از مدهوشی پادشاه استفاده  
می کردند از میان میرفتند، سرانجام مملکت را روز بروز

خرابی و ویرانی و اضمحلال سوق دادند تا امروز کار مان  
باینجا کشیده، بروید رساله هائی که مردان بزرگ ایران  
در این ادوار نوشته اند و خود از نزدیک شاهد آن وقایع  
داخلی بوده اند بخوانید و به بینید نه زمام داران نالایق  
این کشور چه خیانتی نسبت بما مرتکب شدند و چگونه  
بر مردم بدبخت روزگار ساخت می گرفتند و انواع شکنجه  
را درباره کسانی که حقایق را می فهمدند و اظهار میکردند و  
بحری می داشتند.

این کتاب که متضمن صورت استنطاق میرزا رضا معروف  
بکرمانی است، در عین حال شاهد بزرگی از خرابی وضع و  
پیرشانی احوال کشور در دوره زمام داری قاجاری باشد،  
میرزا رضا در تمام بیانات خود صریح و روشن، بدون واهمه  
و هراس این حقایق را روشن کرده است.

چنانکه در یکجای گوید: «مگر این مردم بیچاره و این  
یکمشت رعیت ایران و دایع خدا نیستند؟ قدری پایتانرا از  
ایران بیرون بگذارید و در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق  
آباد .... هزار هزار رعایای بیچاره ایران را می بینید که از

وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده و کثیف ترین شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند ..

بیانات میرزا رضا بهترین تابلو است که تمام نکات سیاست ناصری را در ایران نشان میدهد و همین سیاست **دور شو** و **کور شو** کار را بجائی میرساند که تمام مردم فهیم از کشور راه دیاربیکانه را در پیش گرفته و اگر عده معدودی هم در ایران از فرط وطنپرستی مانده اند گرفتار انواع مصائب کشته و سرانجام سر خود را در راه ایران پرستی باخته اند .

عمل میرزا رضای معروف بکرمائی در تاریخ این ملت سلیم و بی آزار که عیناً بگوسفندان کله شباهت دارد سابقه ندارد و باید از همینجا تشخیص داد که چگونه روزگار بر مردم تنگ آمده بود که مردم غیرتمندی که جان خود را قربان ایران میکردند حاضر به تحمل اینهمه خفت و ذلت نشده یا اقدام بانتهجار میکردند یا سر انجام مانند میرزا رضا به از میان بردن مسببین بدبختی ایران اقدام میکردند میرزا رضا یکنفر جانی و قاتل و دزد و جنایت کار نبوده است که بصرف هوای نفس و تشفی خاطر

خود اقدام بقتل ناصر الدین شاه کرده باشد .

میرزا رضا مردی حکیم و فاضل بوده است که در عین اضطراب ، بمناسبت تحریک احساسات درونی و شاید افراط در وطنپرستی بر اثر چند کلامه حرف سید جمال الدین اسد آبادی تصمیم به از میان بردن ناصر الدین شاه گرفته از اسلا مبول باین قصد حرکت میکنند و با عزمی راسخ نقشه خود را تا آخر عملی مینمایند .

عمل میرزا رضا ، از لحاظ اخلاق و معنویات شاید مذموم و زشت باشد ، اشیاء و نظایر این عمل در میان سایر ملل هم بندرت اتفاق افتاده و مورد تعرض جامعه واقع شده است و ما هم نمیخواهیم از کسی که يك چنین عملی از لحاظ اخلاقی مرتکب شده و شاید بگمان برخی موجب آشوب کشته است دفاع کنیم .

زیرا آشوب طلبی و مفسده جوئی در قاموس اخلاق و وطنپرستی مذموم و مطرود است ، بنا بر این بدون آنکه اظهار نظر و قضاوتی درباره میرزا رضا کرده باشیم عین صورت



استنطاق او را از يك (جنگ) خطی که از چند رساله مختلف سیاسی تشکیل شده و متعلق بنکارنده است و در تاریخ ۱۳۲۰ هجری قمری بخط محمد باقر گلپایگانی تحریر یافته است استنساخ کرده و قضاوت را به جامعه ایران وا میگذاریم.

در خاتمه از دانشمندانی که یاد آورهای گرانبھائی در چاپ این کتاب نموده اند مخصوصاً آقای ملک حجازی که عکس میرزا رضا را برای تهیه کلیشه در اختیار ما گذاشته بینهایت سپاسگزار بوده امیدواریم در چاپ های دیگر موفق به اصلاح و تکمیل این رساله بشویم

اردیبهشت ۱۳۲۱ ح - ارسنجانی

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی پسر شیخ حسین اقدائی (عقدائی) که عجاله بدون صدمه و اذیت با زبان خوش، اینقدر تقریرات کرده است مسلم است بعد از صدمات لازمه ممکن است که مکنون ضمیر خود را بروز بدهد.



- س - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید؟
- ج - روز ۲۶ ماه رجب حرکت کردم.
- س - بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید؟
- ج - روز دوم شوال.
- س - در راه کجا توقف کردید؟
- ج - در بار فروش در کاروانسرای حاجی سید حسین بواسطه بند بودن راه توقف کردم.
- س - از اسلامبول چند نفر بودید حرکت کردید؟
- ج - من بودم و ابوالقاسم
- س - این ابوالقاسم کیست؟
- ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش هیجده سال شغلش خیاطی است

س - او بچه خیال باشما حرکت کرد ؟

ج - برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر که میرزا آقا خان و حاجی حسنخان هستند در اسلامبول گرفتند بایران بیاورند در طرابوزان توقف دارند نمیدانم حالا آنجا هستند یا نه ؟

س - بعد از گرفتاری برادرش او وحشت کرد آمد ؟

ج - نه خیر ؟ برادرش را که گرفتند بخیال برادر

دیگرش که وطنش آنجاست بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر نه باغ الله بود

س - آن سه نفر راشما در اسلامبول بودید بچه جرم

و بچه نسبت گرفتند

ج - علاءالملک سفیر از قرار معلوم غرض با این

سه نفر داشت بجهة اینکه اعتنائی نمی کردند : چون این ها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان و ارامنه و فرنگی برای معلمی مراوده می کنند هر کس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند گفتند اینها خبر چینی میکنند در ایران مفسد بودند و باینجهات

اینها را منم کردند و گرفتند

این تقصیر این دو نفر بود ولی حاجی میرزا حسن خان بواسطه کاغذ هائی که گفتند بملاهای نجف و کاظمین نوشته است و همچو گفتند که این کاغذ ها بدست صدر السلطنه آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا جمال الدین و دستور العمل ایشان غرض این بوده است که سبب شد جهة گرفتاری آنها

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از ابوالقاسم همسفر دیگر داشتید و بعضی دستور العمل ها هم از طرف آقا سید جمال الدین داده شده بود تفصیل آن چه چیز است ؟

ج - غیر از ابوالقاسم کسی با من نبوده است شاهد اینمطلب غلامرضای آدم کاشف السلطنه در قهوه خانه حاجی محمد رضا که در باطوم است و جمعی ایرانیها که آنجا هستند - غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً بیست الی بیست و پنج روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد



چون راه باطوم به باد کوبه چندیل خراب شده بود که ما رسیدیم و در بین راه از قفلیس باینطرف جوانی ارومیه برادری دارد صاحب منصب سوار و اسم خودش امیر خان است می گفت برادر من در ب خانه علاء الدوله منزل دارد در راه آنجا بر ما برخورد با هم بودیم تا باد کوبه ابوالقاسم با کشتی ( پشت وائی ) از سمت ( اودن اوره ) رفت که بعشق آباد برود و از خراسان بکرمان من و علاء مرزا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیر خان و برادرش باشند از باد کوبه بمشهد و سبزوار و از آنجا بیار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسباهش را برداشت بیابان منزل انتظام الدوله سه روز یا چهار روز بود آمد در حالیکه لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاجی سید حسن منزل کردم و امیر خان یکشب در بار فروش ماند و روانه طهران شد

س - دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید!  
ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حالا سید واضح است که از چه قبیل گفتگو میکند پروائی ندارد

میگوید ظالم هستند عادل نیستند از این قبیل حرفها میزنند

س - شما از کجا بخیال قتل شاه شهید افتادید ؟

ج - از کجا نمی خواهد ! از کند ها و بند هائیکه بنا حق کشیدم ، چوب ها که خوردم شکم خود را پاره کردم مصیبت هائی که از خانه نایب السلطنه در امیریه و در قزوین و در انبار - باز در انبار بسر بردم چهار سال و چهار ماه در زیر کند و زنجیر بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت را خواستم خدمت کردم قبل از وقوع آن شورش تنها کوه اینک فصولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد آنکه احضارم کردند.

س - کسی که با شما غرضی شخصی و عداوت نداشت در صورتی که میگوئید خدمت کرده باشید و از شما در آن وقت علامت قتنه جوئی و فساد دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازای خدمت شما آنطور سدمات زده باشند پس معلوم میشود همانوقت هم شما را در بعضی آثار قتنه و فساد دیده بودند

ج - الحال هم حاضریم که بعد از این مدت طرف مقابل



حاضر شده آدم بیغرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مذاصب درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و غیره بعکس بعرض رساندند الحال هم حاضریم برای تحقیق.

س - این ارباب غرضی کی ها بودند؟

ج - شخص پست فطرت نانجیب بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچیک از این مراتب نبود آقای آقا بالا خان وکیل الدوله و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب السلطنه با او .

س - وکیل الدوله می گوید همانوقت با اسناد و کاغذ جات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آنوقت شما را نگرفته بود بموجب استنطاقی که همان وقت بعمل آورده اند اینخیال را از همانوقت شما داشتید و شاید همانوقت اینکار را کرده بودید.

ج - پس در حضور وکیل الدوله معلوم خواهد شد س - در صورتیکه شما اقرار می کنید تمام این صدمات

را وکیل الدوله برای تحصیل شئون و نایب السلطنه برای محبت با او بشما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت تنها مطلب را این طور حالی ایشان کردند بایستی این تلافی و انتقام را از آنها بکشید که سبب ابتلای شما شده بودند و يك مملکتی را یتیم نمیکردید.

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کند و هنوز امور

را باشتباه کاری بعرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر ایندرخت وکیل الدوله و آقای عزیز السلطان و آقای امین خاقان و این ارادل و اوپاش و بی پدر مادر هائی که ثمر این شجر شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته اند باشند باید چنین شجر را قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد (ماهی از سر کننده کردن دنی زدم) اگر ظلمی میشد از بالا میشد

س - در صورتیکه بقول شما اینطور هم که باشد در ماده شما وکیل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از معنیات هم خبر نداشت يك آدمی

مثل نایب السلطنه که هم پسر او و هم نو کردولتست مطلبی را بعرض میرسانند خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده و بنظر شاه رسانیده بودند برای شاه تردیدی باقی نمیماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیحی نبود که ذکر کردید. شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید ادا کنید

ج - اسناد از من بدست نیامد الا اینکه در خانه وکیل الدوله با سه پایه و داغ در حضور دو نفر دیگر یکی عبدالله خان والی بود و یکی هم سیدی که یکوقتی محض تعرض صدر اعظم عمامه خود را برداشته بود و آنشب آنجا افطار مهمان بود و شاهد واقعه آنشب است که سند را بقر و جبر قلمدان آوردند از من گرفتند شب قبل مرا هم پیش نایب السلطنه بردند.

س - شما که عاقل هستید میدانستید نباید همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند؟  
ج - عنوان سند این بود. بعد از آنکه من بآنها اطلاع دادم که در میان طبقات مردم حرف و مهمه

هست بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تنبا کو قبل از وقت علاج بکنید

بنایب السلطنه هم گفتم تو دل سوز پادشاهی تو پسر پادشاهی تو وارث سلطنت هستی کشتی سنک خواهد خورد این سقف بر سر تو پائین خواهد آمد و دور نیست خطری بسطنت چندین ساله ایران وارد شود یکدفعه این دولت اسلامی از میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من غرض ندارم مقصودم اصلاح است تو يك كاغذ باین مضمون بنویس که ای مومنین و ای مسلمین امتیاز تنبا کو داده شد ' بانك ایجاد شد ' تراموا در مقابل مسلمین راه افتاد. امتیاز راه اهواز داده شد معادن داده شد قند سازی و کبریت سازی داد شد ' شراب سازی داده شد ما مسلما نان بدست اجنبی خواهیم افتاد رفته رفته دین از میان خواهد رفت حالا که شاه بفکر ما نیست خود نان غیرت کنید همت کنید اتفاق واتحاد نمائید در صدد مدافعه بر آیید

تقریباً مضمون کاغذ همین است چنین کاغذی بمن دستور العمل



داد و گفت همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهیم داد میگوئیم در مسجد شاه پیدا کردیم تا در صدد اصلاح بر آییم و نایب السلطنه قسم خورد که از نوشتن این کاغذ برای تو خطر نخواهد بود بلکه فرض دولت است که در حق تو مواجب بر قرار کند التفات کند، آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفتم بخانه وکیل الدوله آنجا نوشته را باز بقیه و جبر و تهدید نوشتم، وقتی که نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده است، قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه بمیان آوردند سه پایه سر بازی حاضر کردند که مرا لغت کنند سه پایه به بندند که رفقای را بگو مجلسشان کجاست؟ و رفقای کیست؟ هر چه گفتم چه مجلس چه رفیق؟ من با همه مردم راه دارم از همه افواه شنیده ام حالا کدام مسلمان را کبر بدهم؟

مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع آنست که جانم را فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان کنم چاقو و مقراض را که از شدت خوشی و سرور فراموش کرده بودند نوی قلمدان بگذارند در میان

اطاق افتاده بود نگاه بچاقو کردم رجبعلیخان ملتفت شد چاقو را برداشت مقراض پای بخاری افتاده بود. عبدالله خان والی که رو بقبله نشسته بود دعا میخواند گفتم شما را بخدا و بحق این قبله و بحق همین دعائی که میخوانید غرستان چه چیز است. در آن بین کاغذی هم از نایب السلطنه بآنها رسید کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند والی گفت در این کاغذ نوشته است که حکم شاه است که مجلس رفقای خودت را حکما بگوئی و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه حاضر است من چون مقراض را پای بخاری دیده بودم بقصد اینکه خودم را بمقراض برسانم گفتم بفرمائید بالای مقطع تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست و دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را هم بمقراض رساندم و شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد در بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم پس از آن حضرات مضطرب شدند بنای معالجه ما را گذاشتند زخم شکم را بخیه زدند دنباله همان محبس است که چهار سال و نیم من بیچاره بینگاه که بخیال خودم خدمت بدولت



کرده ام از این محبس بآن محبس از طهران بقزوین و از قزوین بانبار و زیر زنجیر مبتلا بودم و در این چهار سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهت در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم، هر وقت که نایب السلطنه يك امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت و هر وقت وکیل الدولة اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت، عیدالم طلاق گرفت و پسر هشت ساله ام بخانه شاگردی رفت، بچه شیر خواره ام بر سر راه افتاد، دفعه اول بعد از دو سال حبس که مرا از قزوین مراجعت دادند ده نفر مارا مرخص کردند و دو نفر از آن میان بابی بودند یکی حاج ملا علی شهمیرزادی و یکی حاج امین بود قرار شد بانبار بروند چون یکی از آن بابیها مایه دار بود پول خدمت حضرت والا تقدیم کرد اورا مرخص کردند و مرا بجای آن بابی باز بانبار فرستادند واضح است انسان از جان سیر میشود و بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میکند

وقتیکه باسلامبول رفتم در مجمع انسانهای عالم و در حضور مردمان بزرگ شرح حال خود را گفتم بمن ملامت

کردند که با وجود اینهمه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از دست ظالمین خلاص نکرده باشم؟

س - تمام این تفصیلات که شما میگوئید بسؤال اول من قوت میدهد. از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای شاه شهید میشدید نایب السلطنه و وکیل الدولة يك نوشته بآن ترتیب پیش شما میآوردند و آن تفصیلات را بشما میگفتند شما جز اینکه باور کنید چاره داشتید یا خیر؟ پس در این صورت مقصر این دو نفر بودند و بقتل اولویت داشتند چه شد که بخیال قتل آنها نیفتادید و دست باینکار بزرگ زدید؟

ج - تکلیف بیغرضی شاه این بود که يك محقق ثالث بی غرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند چون نکرد او مقصر بود و سالها است بدینمنوال سیلاب ظلم بر عامه رعیت جاریست.

مگر این سید جمال الدین و این ذریه رسول و اینمرد بزرگ چه کرده بود که با آن اقتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم کشیدند زیر جامه اش را پاره کردند

و آنهمه اقتضاح بر سرش آوردند، او غیر از حرف حق چه میگفت، این آخوند چلاق شیرازی که از جانب آقا سیدعلی اکبر مال امیری قوام فلانفلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود بپایند توی انبار اول خفه اش کنند و بعد سرش را ببرند، من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند آیا خدا اینهارا بز میدارد؟ اینها ظلم نیست، اینها تعدی نیست اگر دیده بصیرت باشد ملتفت میشود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله بشاه خورد.

**مگر این مردم بیچاره و این یکمشت رعیت ایران**  
**ودائع خدا نیستند** قدری پاتانرا از ایران بیرون بگذارید و در عراق عرب و بلاد قفقاز و در عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعایای بیچاره ایران را می بینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده و کثیف ترین مکسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند.

هرچه حمال و کناس و الاغچی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند آخرین که های کوسفند شما مرتع لازم دارد که چرا کنند شیرشان زیاد شود هم بیچه های

خود بدهند و هم شما بدوشید، نه اینکه تاشیر دارند بدوشید شیر که ندارند گوشت بدتشان را بکلاشید و بتراشید.

کوسفند های شما همه رفته و متفرق شدند نتیجه ظلم همین است که می بینید ظلم و تعدی بی حد و حساب چیست و کدامست و از این بالا تر چه میشود؟ گوشت بدن رعیت را می کنند و بخورد چند جره باز شکاری خود میدهند صد هزار تومان از فلان بیمر و میگیرند قبالة ملکیت جان و مال و عرض و ناموس اهالی یک شهر و با یک مملکت را باو میدهند. رعیت فقیر اسیر و بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که بکزن منحصر خود را از اضطرار طلاق میدهند و خودشان صد تا صد زن میگیرند و سالی یک کرور پول که باین خونخواری و بی رحمی از مردم میگیرند خرج عزیز السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس و غیره و غیره که همه آن چیز ها را همه اهل این شهر میداند و جرأت نمیکنند بلند بگویند.



حالا که این اتفاق بزرگ بحکم قضا و قدر بدست من جاری شد يك بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد ، مردم سبک شدند

دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهد کرد عدالت و رافت و درستی جبر قلوب شکسته خواهد کرد یا خیر اگر ایشان هم چنانچه منتظرند يك آسایش و کشایشی بمردم مرحمت و عنایت بفرمایند اسباب رفاه رعیت میشود بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند . البته تمام خلق فدای ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت . نام نیکشان در صفحه روزگار باقی خواهد ماند . و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد . اما اگر ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند نه این بار کج بمنزل نخواهد رسید حالا وقتی است که بمحض تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که حقیقه در این مدت شماها بد گذشته است و کار بر شماها سخت بوده است آن اوضاع بر چیده شده حالا بساط عدل گسترده است و بنای

ما بر معدلتست . زمین موقوفه را جمع کنند و امیدواری و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند در مورد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد . و همی محصل بی محصل نرود که بکنومان اصل را ده تومان فرع بگیرد و غیر و غیره

س - در صورتیکه واقعا خیال شما خیر عامه بود و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید می باید تصدیق بکنید باینکه اگر این مقاصد بدون خونریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است حالا میخواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاصد بر آئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که بطور اطمینان مشغول ترتیبات تازه بشویم در اینصورت باید بدانیم که اشخاصی که با شما متفق شدند کی هستند و خیالشان چیست و اینرا هم شما بدانید که غیر شخص شما که مرتکب جنایت هستید یا کشته میشوید یا شاید چون خیالت خیر عامه بوده است نجات یابید . - امروز دولت متعرض احدی نخواهد بود برای آنکه



صلاح دولت اینست فقط میخواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید يك يك وقتي بمشاوره آنها محتاج شویم .

ج- صحیح نکنه میفرمائید من بشما قول داده ام و بشرف و ناموس انسانیت خودم قسم میخورم که بشما دروغ نخواهم گفت .

هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند در میان علماء بسیار در میان وزراء بسیار در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات هستند شما میدانید وقتی که سید جمال الدین در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و طبقه چه در طهران و چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند چون هر چه می گفت محض خیر عامه بود . همه کس مستفید و شفیقه مقالات او میشد

او تخم این خیالات بلند را در مزرع قلوب پاشید و مردم بیدار بودند هشیار شدند حالا همه کس با من هم عقیده است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال و همه

مردم است که در این خیال نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری با او میتوانید بکنید دلیلش هم واضح است اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی میگفتم مسلما نشر میکرد و مقصود باطل میشد و انگهی تجربه کرده بودم که این مردم چقدر سست عنصرند و حب جاه و حیات دارند و از آن اوقاتیکه گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابدا خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود ، چقدر از این ملکه ها و دوله ها و و سلطنه ها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جا حاضریم همینکه دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند من هم با آنهامه گرفتاری اسم احدی را نگفتم چنانچه بجهت همین که من سر ا کر بعد از خلاص دور میزدم مبالغی میتوانستم از آن ها پول بگیرم ولی چون دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش احدی دراز نکردم

س- در میان اشخاصیکه دفعه اول با هم خیالی و

همدستی شما گرفتار شدند گویا حاجی سیاح از همه پر  
ماده تر باشد

ج - خیر حاجی سیاح مرد که مذبذب خود پرستی  
است ابتدا بمقصود ما کمک و خدمت نکرد و ضمناً آب گل  
مبگرد که برای ظل السلطان ماهی بگیرد خیالش این بود  
که بلکه ظل السلطان شاه بشود و امین الدوله صدر اعظم و  
خودش مکنئی پیدا کند چنانچه حالا قریب شانزده هزار  
تومان در محلات ملک دارد

همان اوقات از ظل السلطان سه هزار تومان باسم  
سید جمال الدین گرفت نهصد تومان بسید داد و باقی را  
خودش خورد.

س - شما قبل از اینکه اقدام باینکار بکنید ممکن  
بود بعد از خلاصی که دسترس داشتید خودتان را بیک ثالثی  
به بندید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایرانت در  
وقت تعدی به بست میروند متحصن میشوند حرف حساب خود  
را عاقبت میگویند و رفع تعدی از خود می کنند شما هم  
میخواستید اینکار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه

حاصل نمیشد و آنوقت دست باینکار میزدید . کشتن پادشاه  
بزرگ که کار شوخی نیست ؟

ج - بلی انصاف نیست از برای گوینده این کلام  
بتوهم اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرض حال خودم را  
بصدارت عظمی بکنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت  
چرا بمنزل صدر اعظم رفتی و انگهی شما همه میدانید همین  
که در يك مسئله پای نایب السلطنه بمیان می آمد صدر اعظم و  
و دیگران ملاحظه می کردند و جرات نمی کردند حرف  
بزنند .

س - این طیانچه شش لول بود که داشتی ؟

ج - خیر : پنج لول روسی بود !

س - از کجا تحصیل کردید ؟

ج - در بار فروش از شخصی هیوه خری که از برای  
باد کوبه هیوه حمل میکرد سه تومان و دو هزار بانضمام بیست  
و پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید

ج - خیر برای مدافعه خریدم و در خیال نایب السلطنه



هم بودم \*

س - در اسلامبول آنوقت که در خدمت سید شرح حال خود را می گفتید ایشان چه جواب میفرمودند؟  
ج - فرمودند باین ظلمها که تو نقل میکنی بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی چه جان سختی بودی و حب حیات داشتی باین درجه ظالمی که ظلم کند قابل کشتن است

س - با و جود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید؟

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشیم ناصر الدینشاه با آنقدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل ظلم را کرده شاخ و برگ را اینست که بتصورم آمد و اقدام کردم

س - من شنیدم که گفته بودی در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه خواهد بود و بگردش میاید اینکار را میخواهی بکنی

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و اینحرف حرف

من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد آمد و این قوه را هم در خودم نمیدیدم روز پنجشنبه شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم میاید در خیال دادن عریضه بصدارت عظمی بودم خیالم از دادن عریضه منصرف شد و یکمرتبه باین خیال افتادم رفتم منزل طیانچه را برداشته آمدم از در امامزاده حمزه رفتم توی حرم زیارت نامه مختصری خوانده قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد و آمد توی حرم و زیارت نامه مختصری خواند بطرف امام زاده حمزه خواست بیاید دم در یکقدم مانده بود که داخل حرم امام زاده حمزه شود طیانچه را آتش دادم

س - شاه شهید بطرف شما مستقبل میآمد و شما را میدید یا خیر!

ج - بلی مرا دید و نکانی هم خورد و طیانچه خالی شد دیگر من نفهمیدم

س - حقیقه اطلاع ندارید که طیانچه چه شد؟ می گویند در اینزمان زنی بود طیانچه را در ربوده وبرد

ج - خیر زنی در میان نبود و اینها مزخرفات است

پس ایران ما یکباره نحلیست شده اند که این

طور زنهای شیردل میان آنها پیدا میشود

س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتی که سید  
شما را مامور باینکار کرد زیارت نامه برای شما انشاد کرد  
بشما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما  
زیارتگاه مردان جهان خواهد بود.

ج - سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر  
می داند

میگوید صانع را باید پرستید و سجده بصانع نموده  
بمصنوعات طلا و نقره بمزار و مرقد معتقد نیست و جان آدم  
را برای کار خیر حقیقه چیزی نمیداند و قری نمیگذارد و با  
اینکه اینهمه بیانات و صدمات را برای او کشیدم و صدای  
چوب ها را که بمن میزدند می شنید هر وقت که حرف می  
زدم و ذکر مصائب خودم را میکردم میگفت خفه شو.

روضه خوانی مکن. مگر بدرت روضه خوان  
بود چرا عبوس میکنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت  
کن چنانچه فرنگیها بلبانی که برای راه خیر میکشند

همینطور با کمال بشاشت ذکر میکنند

س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندر  
مانی مثل آن سفر سابق پیش شما می آمد شما را میدید حرف  
میزد یا خیر؟

ج - نه والله بلکه حضراتی که آنجا بودند او را  
مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی داد و هم  
چنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی کردند و  
نه با من حرفی زدند.

س - شیخ حسین پسر دائی شیخ محمد خودش می  
گفت در مجلس با شما صحبت کرده بود.

ج - بلی راست است

س - ملا حسین پسر میرزا محمد علی برای شما چه  
قسم خدمات کرده چون خودش می گفت مدتی برای او  
خدمت کردم چیزی بمن نداد.

ج - چه خدمتی؟ سه عریضه و دو اعلان که برای  
جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت دوائی که برای  
سالك و علاج کچلی رامی کند می دانستم اعلان کرده بودم



س - آنروزیکه همین شیخ با شما بمفرج آمده بود کاهو سر که شیرخ خورده بودید و در ضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود .

« دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی »

ج - خیلی عجیب است من بیک همچو ضعیف العقلی بعضی صحبت ها بکنم که او بمناسبت یک شعری خوانده باشد .

س - همانروز که بعد از خوردن کاهو و سر که شیرخ مراجعت کردید آدمی گفت سه نفر بشما رسیدند یک سید و یک آخوند و یک مکلا و با شما کسار کشیدند و بقدر سه ربع ساعت نجوایی با هم کردید بعد آنها رفتند و شما بمنزلتان آمدید ! حاجی سید جعفر هم میگفت من درب خانه نشسته بودم دیدم آنها می آیند بر خواستم رفتم آن سه نفر کی بودند؟

ج - حاجی میرزا احمد کرمانی بایک سیدی که هیچ نمی شناختم با صد دینار که نوی عمامه اش گذاشته بود سفر کرد و رفتند .

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید؟ میگویند بطرف

همدان رفتند .

ج - خیر والله ، من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته اند همینقدر میدانم در سر دو راه استخاره کردند که بکدام طرف بروند استخاره شان بطرف بالای کهریزك خوب آمد ، حرکت کردند و رفتند .

س - از این حرکت متوکللا علی الله آنها همچو معلوم میشود که از قصد شما خبری داشته اند و برای اینکه باشنائی شما مسبوق بوده انداز ترس اینکه مبدا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار شوند رفته اند

ج شبهه نباشد که حاجی میرزا احمد را من آدم سفیهی میدانم مثل من آدمی که یک همچو حرکت بزرگی میخواهد بکند بمثل حاجی میرزا احمد آدمی نیت خودش را بروز نمیدهد .

س - شنیدم مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدر اعظم را خواهم کشت ، با صدر اعظم چه عداوت داشتید ؟

ج - خیر اینمقالات دروغ است ، بلی در اوایل امر

که سید را اذیت نمودند و نفی نمودند خدشه برایش حاصل شده بود که حضرت صدارت سبب ابتلای او و نفی و اقتضاح او شده اند ولی بعد در اسلامبول متواتراً برای او ثابت شد که صدر اعظم دخیل اینکار نبود و نایب السلطنه سبب شده بود من هم بخیال کشتن ایشان نبودم

س - در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ شهر نیامدید ؟

ج - چرا یکمرتبه آمدم مستقیماً بمنزل حاجی شیخ هادی رفتم دو شب مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یکتومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همانطوریکه مخفی شهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .  
س - دیگر شهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید ؟  
ج - خیر ابداً بشهر نیامدم

س - پس بورت را کجا ملاقات کردید ؟

ج - پیغام دادم پسر را آوردند بحضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم

س - هجراه بورت کی آمده بود بحضرت عبدالعظیم ؟

ج - مادرش که مدتی است مطلقه است پسر را آورد و مراجعت کرد و بعد از چند روزی باز آمد پسر را برگردانید  
س - از کجا شما در این شهر آقا شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه آشنائی و اختصاصی با او داشتید ؟

ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمان داری نمیگرد آقا شیخ هادی که به احدی اعتنا ندارد و تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی میکند  
س - مگر آشیخ هادی با شما هم عقیده و هم خیال است ؟  
ج - اگر هم عقیده و هم خیال نبود که بمنزلش نمیرفتم  
س - پس یقین است که از نیت خودت در شهادت شاه بایشان هم اظهار کردید ؟

ج - خیر لازم نبود که بایشان اظهار بکنم  
س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی ؟

ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر فقط است که بتوسط من که همه جا متهم و معروف هستم برای مکتوب برای کی



برسد و آنکهی شما بی چه میکردید مگر آقا شیخ هادی  
تنهاست که با من همخیال باشد عرض کردم اغلب مردم با  
من همخیالند مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز  
شده است

س - اگر مردم همه با شما همخیالند پس چرا آحاد  
و افراد مردم از بزرگی و کوچکی و زن و مرد در اینواقع  
مثل آدم فرزند مرده کربه وزاری میکنند و در خانه نیست  
که عزا بر یا نباشد؟

ج - این ترتیبات عزا داری ناچار موثر است ، اسباب  
رقت می شود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را  
تماشا کنید .

حالا واقعا بمن بگوئید به بینم بعد از اینواقع

بی نظمی در مملکت پیدا شده است ، طرق و شوارع  
مغشوف نیست ؟ بجهة اینکه این فقره خیلی اسباب غصه  
و اندوه من است که در انظار فرنگیها و خارجه  
بوحشگری و بی تربیتی معروف بشویم و میگویند  
هنوز ایرانیها وحشی هستند .

س - شما که اینقدر غصه مملکت را میخورید و در

خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا خیال نکردید  
مگر نمیدانستید کار باین بزرگی البته اسباب بی نظمی و  
اغتشاش میشود .

اگر حالا شده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است

ج - بلی راست است ، اما بتواریخ فرنگ نگاه  
کنید برای اجرای مقاصد بزرگی تا خونریزیها نشده  
است مقصود بعمل نیامده است

س - آنروزیکه امام جمعه بحضرت عبدالعظیم آمده  
بود تورفتی دستش را بوسیدی باو چه گفتمی او بتو چه گفت

ج - امام جمعه با پسرهایش و معتمد الشریعه آمدند

من توی صحن رفته دستش را بوسیدم بمن اظهار لطف و مهربانی  
فرمودند گفتند کی آمدی ، آمدی چکنی ؟ گفتم آمدم که

بلکه يك طورى امنیت پیدا کنم بروم شهر و مخصوصا

از ایشان خواهش کردم خدمت صدر اعظم توسط کنندکار

مرا اصلاح نماید که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله

آسوده بشوم ولی پسرهای امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد

و این روزها بواسطه نان و گوشت و پول سیاه برهم خواهد

خورد و بلوائی میشود خود امام بمن امید قطعی و اطمینان داد

س - با معتمد الشریعه چه می گفتی و چه نجوی میکردی  
ج - همین را میگفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادار کنند که از من توسط کنند  
س - ملا صادق کوسج محرر آقا سید علی اکبر با تو چه کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم بمنزل تو آمده بود.

ج - خود سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم من بقدر نیم ساعت با او حرف زده التماس کردم که بکطوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات در امان باشم بیایم شهر، آسید علی اکبر گفت من کاری باینکارها ندارم ملا صادق محررش یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت می کردیم. از آقا شیخ هادی هم آن دوشب که آمدم منزلش همین خواهش را کردم. او گفت این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم. ابدأ از آنها خواهش نمی کنم.

س - چگونه شد که تو با این همه وحشت که از آمدن شهر داشتی هیچ جا غیر از منزل شیخ هادی نرفتی واقعا

راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای او داشتی؟

ج - خیر کاغذ و پیغام نداشتم. مگر اینکه آقا شیخ هادی را از سایر مردم انسان تر میدانم با او میشود دو سه کلمه حرف زد و صحبت کرد

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی؟  
ج - والله مشرب آقا شیخ هادی معلوم است که چه قسم صحبت می کند او روز ها که در کنار خیابان روی خا کها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است تا بحال اقلابست هزار آدم درست کرده است پرده از پیش چشمان مردم برداشته همه بیدار شده مطلب را فهمیده اند.

س - با سید جمال الدین هم خصوصیت و ارسال مرسول دارد؟

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم. اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی میدانند، هر کس اندک بصیرتی داشته باشد میدانند که سید دخلی بمردم روزگار ندارد، حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است. تمام فیلسوفها، حکمای بزرگ فرائد و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچکس از دانشمندان روزگار قابل نوکری و



شاگردی سید نیست. واضح است آقا شیخ هادی هم شعور دارد و مثل بعضی از آخوند ها بی شعور نیست که بآثار و علامات جعلی و ممتنع القبول که برای صاحب الزمان درست کرده اند بیجهت انتظار ظهور بکشد. هر کس باین آثار و علامات پیدا شد، صاحب الزمان عصر خودش است. دولت ایران قدر سید را شناخت و توانست از وجود

محترم او فواید و منافع ببرد و بآن خفت و افتضاح او را نفی کردند. بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چه احترام باو میکنند. چند تلگراف باو کرد که حیف از وجود مبارك تست که دور از حوزه اسلامیت بسر بری و مسلمین از وجود تو منتفع نکردند بیا در مجمع مسلمانان، اذان مسلمانان بگوشت بخورد با هم زلد کی کنیم

ابتدا سید قبول نمیکرد. آخر ملکم خان و بعضیها باو گفتند، همچو پادشاهی آنقدر بتو اصرار میکند البته صلاح در رفتن است.

سید آمد باسلامبول سلطان فوراً خانه عالی باو داد و ماهی دوپست لبرا بخارج برایش معین کرد، شام و ناهار

از مطبخ خاصه سلطانی برایش می رسید، اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده اش هست، در آرزوی که سلطان او را در ویلدوز دعوت کرد در کشتی بخار که توی دریاچه باغش کار میکنند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبتها کردند، سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیة

را متحد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید و سلطان

عثمانی را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد، این بود که تمام علمای شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه را باز کرد بوعده و نوید و استدالات عقلیه بر آنها

مدلل کرد که ملل اسلامیة اگر متحد بشوند تمام دول روی

زمین نمیتوانند بآنها دست بیابند. اختلاف لفظ علی و عمر

را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکند.

چنین کرد و چنان کرد. در همان اوقات فتنه سامره

و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی با اهل سامره و سنیها بر پا شد سلطان عثمانی تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده است که بلا دعثمانی را مغشوش کند با سید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته

بود ناصرالدین شاه بواسطه طول مدت سلطنت و شیخوخیت

يك اقتدار و رعبی پیدا کرده است که فقط بواسطه

طول سلطنت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمی کند

که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل خواهد

آمد. در باره شخصی او باید يك فکری کرد. سید

گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه

مدار (۱)

س - تو در مجلس سلطان نبودی از کجا این تفصیلات را میدانی؟

ج - سید از من محرم تری نداشت چیزی را از من

پنهان نمی کرد. من در اسلامبول که بودم از بسکه سید بمن

احترام میکرد در انظار تمام مردم قالی خود سید بقلم رفته

بودم. بعد از خود سید هیچکس با احترام من نبود تمام اینها

را خود سید برای من نقل کرد. خیلی صحبت ها از این

قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست. سید

(۱) موضوع دخالت سلطان عثمانی در قتل ناصرالدین شاه

که میرزا رضا اعتراف کرده است بی اندازه مهم و قابل توجه

میباشد و این موضوع را در کتابی که بزودی منتشر خواهد شد کاملا

ج ۱۰۰

بحث کرده ایم

و قتی که بنطق می افتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد

مسلل میگفت. مگر میشد همه را حفظ کرد؟

س - در صورتیکه شمادر اسلامبول بآن احترام بودید دیگر

بایران آمدی چکنی که آنقدر باین و آن التماس کنی که برای

تو امنیت حاصل کنند.

ج - مقدار اینطور بود که بیایم و اینکار بدست من جاری شود

خیال داشتم که آمدم تحصیل امنیت را هم برای اجرا

خیال خودم میخواستم

س - خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد؟ سید

بعلمای شیعه در ایران کاغذهایی را که نوشته بود اتری هم کرد؟

ج - بلی تمام جواب نوشته اظهار عبودیت کردند این

آخوند ها ملاهای لاشخور را مگر نمیشناسید وعده پول و

امتیازات بشنوند دیگر آرام نمیگیرند. خلاصه بعد از آنکه

تدبیرات سید گل کرد و بنای نتیجه گذاشت چند نفر از

تزدیکان سلطان و مذبذبین منافی که دور بر او بودند مثل

ابوالهدی و غیره بمیان افتاده خواستند خدمات سید را باسم

خودشان جلوه بدهند. سلطانرا در حق سید بد گمان کردند



و بواسطه ملاقاتی که سید از خدیو مصر کرده بود . ذهنی سلطان کردند که سید از تو مایوس شده می خواهد خدیو مصر را خلیفه بکند . سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال می کند که آلان زنهایش می آیند و می کشندش بسوءظن افتاده و پلیس های مخفی بسید گماشت ، اسب کالسه هم که باختیار سید بود از او منع کرد . سید هم رنجش حاصل کرد اصرار کرد که میخواهم بروم لندن این بود که دو باره اصلاح کردند پلیس ها را از دور او برداشتند دوباره اسب و کالسه اش را دادند ، بعد از اصلاح سید میگفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد و الا تمام ملل اسلامیه را بر او مسلم میکردم ولی باز چون اسم او در اذهان بزرگست باید باسم او اینکار را کردم

هر کس سید را دیده است میداند که چه شوری در سر دارد . ابدا در خیال خودش نیست ، نه طالب پولست و نه طالب شئون است و نه طالب امتیازات ، زاهد ترین مردم است فقط میخواهد اسلام را بزرگ کند ، حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه باین نکته ملتهم شود سید را بخواهد استعالت

کنند اینکار را بنام نامی ایشان خواهد کرد  
س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن میشود بایران بیاید ؟

ج - بلی من سید را میشناسم همینقدر که یکی از دولت های خارجه راضی بدهند که جان او در امان باشد او دیگر در بند هیچ چیز نیست و خواهد آمد که شاید بتواند خدمتی باسلامت بکند و آنکهی او یقین میداند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

### هوا تعلیم

این کتابچه سؤال و جواب استنطاقی که در مجالس عدیده در حضور اینغلام خانه زاد ، ابوتراب و جناب حاجی حسنعلی خان رئیس قراولان عمارت مبارک که همایونی عجاله و بطور ملائمت و زبان خوش از میر زارضای حرام زاده ملعون بعمل آمده ، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب و ممکنات خود را بر روز خواهد داد . اما عجاله از این چند مجلس سؤال و جوابی که این غلام خانه زاد ، باین ملعون حرامزاده کرده است و چیزی

که بر غلام معلوم و یقین شده اینست که او بطوریکه خودش  
در همه جا میگوید ابتدا در خیال صلاح مردم و خیر عامه  
نبوده و تمام این مهملات و مزخرفات را از سید جمال الدین  
ملعون شنیده ، فقط از شدت فسق و نادانی شیفته و فدائی  
آن سید شده و محض تلافی و صدماتی که بسید وارد آمده  
بدستور العمل سید آمده اینکار را کرده است . حالا اگر سید  
خیالاتش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علاوه است . و در  
خصوص آن مهملاتی که مبنی بر خیر عامه اظهار میکنند و  
دور نیست در میان مردم بعضیها هم عقیده داشته باشد اما در  
این خیال شومی که داشته همدستی نداشته است و اگر قبل  
از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در  
زیر شکنجه و صدمات معلوم خواهد شد غلام جان نثار ابوتراب  
محل مهر نظم الدوله

در تاریخ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۰ (هجری قمری)

محمد کلیایکانی

تحریر کردید

پایان





« از طرف بنگاه آسیا »

سلطنت

خوف و وحشت

در ایران

بزودی منتشر میشود

بر هر ایرانی خواندن این کتاب واجب و ضروری است